

عنایت به شاهنامه فردوسی و شاهنامه سرایی در عصر فرمانروایی مغولان بر ایران
(بررسی موردی: دو شاهنامه خطی در تاریخ مغول)

دکتر جواد عباسی^۱

جواد راشکی علی آباد^۲

چکیده

از اواخر سده ششم هجری و به ویژه از دوره مغول به بعد، در کنار رونق تاریخ‌نگاری، شاهنامه-سرایي تاریخی نیز مورد توجه قرار گرفته و شاهنامه‌هایی با هدف ثبت رویدادهای تاریخی پدید آمدند. در سرودن این شاهنامه‌های تاریخی، شاهنامه فردوسی همچون الگویی برای شاهنامه‌سرایان بود و به همین دلیل، روح حاکم بر آن نیز به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در این سروده‌های تاریخی جلوه یافت. این به‌رغم جایگزین شدن اسطوره‌ها و حماسه‌های مغولی در سروده‌های این دوران است که به اقتضای موضوع این شاهنامه‌ها، یعنی تاریخ قوم مغول و فرمانروایان برخاسته از آن بود. بررسی محتوای این تاریخ‌های منظوم می‌تواند به روشن شدن ابعاد تازه‌ای از تاریخ ادبی ایران و نیز تحولات تاریخی این عصر مدد رساند. در این میان، منظومه‌هایی که همچنان به‌صورت نسخه خطی باقی مانده‌اند، از تازگی بیشتری برخوردارند. «شهنامه چنگیزی» و «شهنشاه‌نامه» دو نمونه مهم از این شاهنامه‌ها هستند که در باب تاریخ مغول سروده شده‌اند. مقاله حاضر به معرفی و تجزیه و تحلیل این دو اثر برای ارائه تصویری از جایگاه شاهنامه و شاهنامه‌سرایي در دوره مورد بحث می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: شاهنامه فردوسی، تاریخ‌نگاری منظوم، شهنشاه‌نامه، شهنامه چنگیزی.

۱- استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد abbasiiran@yahoo.com

۲- کارشناس ارشد گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسؤول) javadrashki@yahoo.com

مقدمه

پس از ورود اسلام به ایران و در پی حرکتی که در نهضت شعوبیه به اوج رسید، توجه ایرانیان به روایات ملی خودشان جلب شد. با تشکیل حکومت‌های مستقل و احیای هویت ایرانی به‌ویژه در زمان ساسانیان، این روند رشد چشمگیرتری یافت و به عرصه‌هایی چون زبان و ادبیات کشیده شد. این امر ایرانیان را در مسیر ترجمه، تألیف و سرودن روایات حماسی - ملی رایج در ایران پیش از اسلام قرار داد؛ در چنین شرایطی بود که چندین خداینامه به عربی ترجمه شد و چند شاهنامه حماسی - ملی به نظم و نثر پدید آمد (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱). در واقع تاریخ ایران باستان در قالب افکار حماسی شدید به گونه‌ای جلوه داده شد که ایرانیان را بیش از پیش به گذشته خود مغرور و از وضع موجود ناراضی کند (صفا، ۱۳۳۳: ۱۴۳). این نگرش که تا دوره نزدیک به عهد مغول با فراز و نشیب‌هایی محتوای قالب شاهنامه‌ها و منظومه‌های ایرانی بود، از آن پس به تدریج از منظومه‌های حماسی - ملی به سمت منظومه‌های حماسی - تاریخی و منظومه‌های حماسی - دینی تغییر جهت داد. محتوای منظومه‌های حماسی - تاریخی عمدتاً تاریخ ایران بعد از اسلام را دربر می‌گرفت. پیدایش شاهنامه‌های تاریخی در دوره مغول را می‌توان در عین حال نتیجه فضایی دانست که به دنبال نهضت تاریخ‌نگاری در عرصه ادبیات در ایران پدید آمده بود. در این دوره، حوادث تاریخی یا داستان‌های قهرمانی مربوط به شخصیت‌های تاریخی موضوع اصلی شاهنامه‌ها شد (رزمجو، ۱۳۸۵: ۷۸). نهضت سرودن منظومه‌های تاریخی که در عهد تیموریان به رشد و ترقی رسیده بود (اته، ۱۳۵۶: ۶۲) تا عصر قاجار نیز کمابیش ادامه یافت (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۵۸۹). در این میان در عصر صفوی، پیشوایان و قهرمانان مذهبی - به‌ویژه شیعی - نیز موضوع شاهنامه‌ها قرار گرفتند.

توجه به شاهنامه فردوسی در دوره مغول

هنگامی که نگارش شاهنامه‌های حماسی جای خود را به شاهنامه‌های تاریخی داد، شاهنامه فردوسی همچنان به عنوان الگویی بی‌نظیر مطرح بود و بنابراین به شکل‌های گوناگون شاهد عنایت به شاهنامه فردوسی هستیم؛ آنچنان که نوعی از شاهنامه‌پژوهی برای نخستین بار توسط حمدالله مستوفی آغاز گردید (ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۱۱-۳۰۹). شعرای این عصر فردوسی را ستودند و در آثار خود از او تأثیر

پذیرفتند. تاریخ‌نگاران نیز به فردوسی و شاهنامه توجه خاصی داشتند. آنان در تاریخ‌های خود از طریق تشبیه و تمثیل به شاهنامه فردوسی نظر داشته و برای افزایش نیروی کلام مشور خویش از اشعار شاهنامه در لابه‌لای روایات تاریخی بهره می‌گرفتند (راشکی، ۱۳۸۹: ۳۵-۳۰).

علاوه بر نخبگان، شعرا و تاریخ‌نگاران ایرانی، حاکمان مغول نیز به شاهنامه عنایت و توجهی در خور داشتند. گویا آنان دریافته بودند ایران جامعه‌ای است که در آن مفاهیم سیاسی مستقیماً از گذشته‌های دور نشأت می‌گیرد. بنابراین، تلاش داشتند با استفاده از نمادهای فرهنگی - سیاسی همچون شاهنامه، به نوعی خود را به گذشته افسانه‌ای و تاریخی ایرانیان ارتباط دهند (وینگ، ۲۰۰۷: ۳۲). از این رو است که در عهد فرمانروایی هلاکو خان، بنیان‌گذار حکومت ایلخانان مغول در ایران، شاعری از اهالی کازرون به نام ابوالفضل بن احمد بن بنجیر کازرونی متخلص به قانع، شاهنامه فردوسی را از ابتدا تا انتها در قالب وزنی متفاوت با آنچه که فردوسی سروده بود، به نظم کشید و در پایان حکایت هر یک از شاهان، مدح و تخلصی نیز به هولاکو اختصاص داد. جالب این که وقتی قانع این شاهنامه را به هلاکو تقدیم کرد، مورد استقبال بسیار واقع شد و در حق وی مقرر خوبی برقرار گردید (ابن الفوطی، ۱۴۱۴ق: ۳۱۷/۳). همچنین بر دیواره‌های کاخ تفریحی - شکاری اباق‌خان در تخت سلیمان، اشعاری از فردوسی نقش بسته بود (وینگ، ۲۰۰۷: ۳۲). بالاخره آن که علاقه و دلبستگی برخی از ایلخانان به شاهنامه به گونه‌ای بود که رغبت یافتند تاریخ نیاکان آنان نیز به سبک و سیاق شاهکار ایرانی به نظم کشیده شود (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۵۹۲-۵۹۱ و ۶۰۴-۶۰۳). در پیوند با رونق سرایش‌های تاریخی - حماسی در عهد مغول، علاوه بر زمینه‌های ایرانی موضوع، که شاهنامه فردوسی الگوی آن بوده است، اشاره‌ای به زمینه آن در بین مغولان نیز ضروری به نظر می‌رسد.

در مورد پیشینه تاریخ‌نگاری در نزد مغولان برای یافتن آثار ادبی - تاریخی می‌توان از بیلک‌ها یاد کرد. بیلک که در لغت به معنی دانایی است، به سخنان خان گفته می‌شد که هر از گاهی به میل او یا براساس نیاز به نگارش درمی‌آمدند. متن بیلک‌ها، به‌ویژه آنهایی که متعلق به چنگیز خان بودند، غالباً به شیوه منظوم یا دست کم نثر مسجع تدوین می‌شد و از اهمیت ویژه‌ای در نزد مغولان برخوردار بود. بیلک در واقع میراث ادبی چینیان بود که به مغولان رسیده بود (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱۱۸/۱). بیلک‌های

چنگیزخان در نزد مغولان از چنان اهمیتی برخوردار بودند که در مواردی آگاهی از آنها معیاری برای برگزیدن شاهزاده لایق برای تاج و تخت بود (کاشانی، ن.خ ۵۸۵ س س: ۲۰۳ ب).

به جزبیلیک‌ها، مهم‌ترین اثری که می‌توان آن را در ردیف حماسه‌های تاریخی منظوم به‌شمار آورد، رساله *یوان چائو پی شه Yuantchao-pi-che* است که به تاریخ *سری مغولان یا منگول اون نی او چا توچی آن Monggol-un ni, uca tobchian* نیز شهرت دارد (تسلف، ۱۳۴۵: ۱۶). نام مؤلف تاریخ *سری* و زمان تألیف آن معلوم نیست؛ تنها از محتوای آن برمی‌آید که بر اساس تقویم حیوانی در سال موش به پایان رسیده و دربر دارنده «رویدادهایی از سرچشمه‌های اسطوره‌ای خاندان چنگیزخان در دوران‌های افسانه‌ای تا اواخر دوران حکومت نخستین جانشین اوگتای» می‌باشد (مورگان، ۱۳۷۱: ۱۲).

از آنجا که در تاریخ *سری* قطعات شعر حماسی وجود دارد (پلیو، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۰) می‌توان آن را حماسه‌ای تاریخی دانست که صنعت توزیع به کار رفته در آن نشان از مقصود شاعرانه مؤلف در یک آفرینش تاریخی - حماسی دارد (گروسه، ۱۳۵۲: ۲۵۷-۲۵۶). این اثر در واقع جنبه‌های مختلف تاریخ و فرهنگ مغولستان، یعنی چگونگی تشکیل ایلات و سیر تحول آنها بر محور تاریخ قوم بورجیقین قیات (که چنگیز نیز از آن برخاسته بود)، شناخت شخصیت‌ها و قهرمانان کم و بیش مهم، سلسله نسب چنگیزخان، تأسیس حکومت و تبدیل آن به امپراتوری و شئون مختلف زندگی ایلی همچون روابط خانوادگی و بین قبیله‌ای، زندگی اقتصادی، عقاید و افکار و وضع جغرافیایی مغولستان و مراکز مهم استقرار ایلات را مورد بحث قرار می‌دهد (بیانی، ۱۳۵۲: ۲۲۹-۲۲۸؛ اونن، ۲۰۰۲: ۲۵-۲۶).

از نظر سبک، تاریخ *سری* عبارت از روایات شفاهی دوره چنگیزخان (همان: ۲۳۱) و شامل قطعات منظوم طولانی و سرشار از مکالماتی است که به شیوه محاوره‌ای نگارش یافته است (مورگان، ۱۳۷۱: ۱۶). از آنجا که در این کتاب چنگیزخان محور اصلی حماسه است، به قولی می‌توان آن را حماسه تموجین نامید (بیانی، ۱۳۸۳: ۶). بارتولد نیز تاریخ *سری* را اثری حماسی - پهلوانی نامیده است (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱/ ۱۲۰-۱۱۹). در پیوند با زمینه‌های حماسه‌سرایی در نزد مغولان باید به تأثیر آیین شمنی، یعنی آیین عمده رایج در میان مغولان نیز توجه کرد. چنانکه برخی

صاحب‌نظران از عناصر موجود در این آیین همچون جادوگری به عنوان مدخلی بر سیر حماسه‌سرایی در جهان یاد کرده‌اند و حتی آثار غیرمستقیم آن بر سروده‌های بزرگانی چون فردوسی را مد نظر قرار داده‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۲۰-۹).

بدین ترتیب مجموعه‌ای از زمینه‌های موجود در جامعه ایرانی و در مقیاسی کمتر سنت‌های مغولی به رونق شاهنامه‌شناسی و شاهنامه‌سرایی در قرون هفتم و هشتم هجری انجامید. تاریخ سروده‌های از جاجی تبریزی، حمدالله مستوفی (ظفرنامه)، نورالدین اژدری (غازان‌نامه)، شمس‌الدین کاشانی (شهنامه) و احمد تبریزی (شهنشاه‌نامه) در چنین فضایی پدید آمدند. از این بین در ادامه بحث حاضر برای تبیین تأثیرگذاری شاهنامه فردوسی و تقلید از آن در عصر فرمانروایی مغولان بر ایران (قرون هفتم و هشتم هجری)، دو مورد اخیر که همچنان به صورت نسخه خطی باقی مانده‌اند، پس از یک معرفی اجمالی، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل محتوایی قرار می‌گیرند.

۱- شهنامه چنگیزی (تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی)

شمس‌الدین کاشانی از شعرای اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. ظاهراً قصیده‌ای که وی در مدح خواجه بهاء‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی سروده، نزد ادبای آن روزگار با استقبال مواجه شده و موجب شهرت وی گردیده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۳۷). در باب زمان تولد کاشانی آگاهی در دست نیست، اما با توجه به شعری که وی در سال ۶۷۳ ق سروده و برای امامی هروی و مجد همگر فرستاده و در آن از آنان پیرامون ارجح بودن انوری یا ظهیرالدین فاریابی در شاعری پرسیده (امامی هروی، ۱۳۴۴: ۲۸-۲۵ «مقدمه مصحح»)، می‌توان احتمال داد که تولد وی دست کم حدود دو دهه قبل از این تاریخ بوده است. وفات وی نیز گویا در زمان سلطنت ابوسعید آخرین ایلیخان مغول در ایران بوده است (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۹۱/۳).

«شهنامه چنگیزی» یا شاهنامه منظوم شمس‌الدین کاشانی از منظومه‌های تاریخی عصر ایلیخانان است که به تقلید از شاهنامه فردوسی و به درخواست غازان‌خان به نگارش درآمده است (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۳۸۰). از آنجا که این منظومه به نوعی صورت منظوم جامع‌التواریخ یا تاریخ مبارک غازانی است، به «تاریخ غزانی» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۳۷) یا «تاریخ غازان‌خان» (خواندمیر، ۱۳۶۲:

۱۹۱/۳) نیز معروف شده بود. لازم به یادآوری است که این اثر جدا از غازان‌نامه خواجه نورالدین اژدری است که پیشتر بدان اشاره شد و حدود نیم قرن پس از آن سروده شده است.

محمدعلی تربیت در سال ۱۳۱۴ ش. از وجود شهنامه چنگیزی خبر داده و آن را منظومه‌ای شامل تاریخ مغول از آغاز تا پایان زندگی غازان‌خان معرفی کرد. تربیت همچنین از دو نسخه خطی این منظومه، یکی در کتابخانه حمیدیه استانبول و دیگری - که نسخه ناقصی است - در دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران خبر داده و افزوده که نسخه استانبول به نام تاریخ غازان‌خان یا شهنامه چنگیزی شناخته می‌شود (تربیت، ۱۳۱۴: ۳۲). بعدها منوچهر مرتضوی از روی نسخه خطی دیگری از منظومه با عنوان «تاریخ مغول در بحر متقارب از شمس‌الدین کاشانی» که در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۴۴۳ موجود است، به معرفی این اثر در کتاب *عصر ایخانان* پرداخت. وی به تأسی از ادگار بلوشه، به این منظومه تاریخی عنوان «تاریخ منظوم مغول» داده است (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۶۲۵-۵۹۰). از این پس ما نیز از آن با همان عنوان شهنامه چنگیزی یاد خواهیم کرد.

در پی‌گیری برای یافتن متن این منظومه، نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به دست آمد. از آنجا که در بررسی صورت گرفته نسخه خطی معرفی شده توسط تربیت در دانشکده الهیات دانشگاه تهران (دانشکده معقول و منقول سابق) یافت نشد، به نظر می‌رسد نسخه به دست آمده در کتابخانه مجلس شورای اسلامی که به شهنامه چنگیزی و تاریخ منظوم کاشانی موسوم است، همان نسخه‌ای است که محمد علی تربیت سراغ آن را در کتابخانه دانشکده معقول و منقول تهران داده بود. چرا که این نسخه نیز همانند آن، ناقص و به شهنامه چنگیزی نیز موسوم است. از آنجا که محمد علی تربیت نماینده مجلس بوده، شاید بتوان بین دو محل وجود این نسخه رابطه‌ای برقرار کرد و احتمال داد که وی آن را به طریقی به کتابخانه مجلس منتقل کرده است. در هر حال، اکنون تنها یک نسخه از شهنامه چنگیزی در کتابخانه مجلس موجود است که برای بررسی حاضر عکسی از آن به صورت لوح فشرده (سی‌دی) تهیه شد. اگرچه ارائه یک متن مصحح از این اثر نیازمند دسترسی به همه نسخه‌های موجود از آن می‌باشد، اما همین نسخه نیز می‌تواند منظور ما را در معرفی و تحلیل کلی محتوای اثر و تأثیرپذیری آن از شاهنامه فردوسی برآورده سازد.

نسخه خطی مورد بحث کتابی با جلد قهوه‌ای شامل ۳۳۵ برگ (ورق) حدوداً ۱۷×۲۲ سانتیمتری است. این متن را به خط نستعلیق، شخصی به نام محمد باقر در چهارم جمادی‌الاول سال ۱۲۹۷ هجری قمری از روی متنی که ما اطلاعی از آن نداریم، کتابت کرده است. نسخه با جوهر سیاه نگاشته شده، اما عناوین به خط قرمز بوده و گاهی اوقات در متن اصلی حرف، نقطه و کلمه‌ای به خط قرمز دیده می‌شود که احتمال دارد تصرفات کاتب در متن، با هدف تصحیح آن بوده باشد. نسخه مذکور صفحه‌گذاری نشده، اما به شیوه رایج برای مشخص کردن ترتیب اوراق در پایان هر برگ، نخستین واژه‌های برگ بعدی در فاصله بین دو مصراع بیت آخر آمده است. چنانکه اشاره شد نسخه شاهنامه چنگیزی در کتابخانه مجلس کامل نیست و افتادگی‌هایی دارد؛ کاتب هشت برگ (۱۶ صفحه) در آغاز و دو برگ و یک صفحه (۵ صفحه) را در پایان سفید گذاشته است. به همین جهت در اینجا برای آگاهی دادن از مطالب آغازین آن، از توصیفی که منوچهر مرتضوی از روی نسخه پاریس درباره این قسمت ارائه داده، استفاده می‌شود.

مطابق رسم دیگر دیوان‌ها، شاهنامه چنگیزی نیز با تحمیدیّه و نعت حضرت رسول (ص) آغاز شده است؛ سپس موعظه‌ای از خواجه عبدالله انصاری نقل شده و مدح ممدوحین کاشانی، یعنی غازان‌خان و الجایتو آمده است. در ادامه، ذیل عنوان «در سبب وضع این کتاب»، سراینده می‌گوید که غازان‌خان به منظور به‌جا گذاردن نامی نیکو از خود و زنده کردن یاد و خاطره نیاکان خویش، در مجلس بزرگان اظهار تمایل کرد که منظومه‌ای حاوی تاریخ قوم مغول تهیه شود. کاشانی می‌افزاید که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی از این پیشنهاد و تمایل ایلخان استقبال کرده و او را به انجام این کار تشویق کرد. چنانکه می‌دانیم خواجه رشیدالدین خود مأموریت یافته بود با استفاده از منابعی چون «مثنوی تاریخ ترکان»، آگاهی‌های «پولادجکسان» (پولادچینگسانگ) و بهره‌گیری از اطلاعات افراد کهنسال مغول، تاریخی را تهیه کند تا در مرحله بعد توسط فردی از اهل فن، به رشته نظم کشیده شود. هنگامی که دفتری شامل تاریخ قوم مغول از عهد نوح نبی (ع) تا عصر مؤلف تحریر یافت، به اشاره غازان‌خان «شمس کاشانی» مأمور نظم این تاریخ می‌شود (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۶۰۷-۶۰۱ به نقل از نسخه کتابخانه ملی پاریس).

کاشانی پس از بیان این مقدمات، ابیاتی را در «فضیلت علم تاریخ» آورده و به دنبال آن وارد شرح روایات تاریخی شده و بحث اصلی را با عنوان «آغاز داستان» چنین شروع می‌کند:

«چو پولادجکسان و خواجه رشید
نشستند با هم چو پیر و مرید
روایت همی کرد فرخنده میر
وزو می‌نیوشید دانا و زیر
ز ترکان چنین کرد پولاد یاد
که دارند ایشان ز یافت نژاد

(نقل از مرتضوی، ۱۳۷۰: ۶۰۷)

کاشانی با این برداشت رایج از تاریخ عالم و قوم مغول که پس از طوفان نوح سرفصل جدیدی در زندگی بشر شروع می‌شود، به گزارش تاریخ عمومی قوم مغول و ایلخانان می‌پردازد.

۱-۱: تأثیر شاهنامه فردوسی و تجلی روح ایرانی در روایت تاریخ مغولان

متن نسخه شهنامه چنگیزی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی با «گفتار اندر ساختن اغوزخان گردون را و تربیت براق» آغاز می‌شود (کاشانی، پیشین: ۹ الف). او نخست به دوران پیش از چنگیزخان پرداخته و افسانه‌های قوم مغول، منشاء ترکان و مغولان و جنگ‌ها و درگیری‌های اقوام مختلف ترک و مغول را آورده است. کارهای خارقالعاده اُغرخان پادشاه اسطوره‌های قوم مغول و نیز افسانه آلان‌قوا، جد بزرگ مغولان نیز در این قسمت آمده است (همان: ۹ الف - ۲۹ الف). در ادامه، رویدادهای عصر چنگیزخان، تکاپوهای او برای متحد کردن قبایل مغول، حملات وی به نواحی چین و ماچین، حمله به قلمرو خوارزمشاهی و حوادث عصر جانشینان او در شرق تا حمله هولاکو به ایران، ارائه شده است. بقیه شهنامه چنگیزی به روایت تاریخ سلسله ایلخانی از حمله هولاکو به ایران تا زمان غازان خان اختصاص دارد (همان: ۲۰۵ الف و بعد). بدین ترتیب در شاهنامه‌هایی که بر محور اسطوره‌ها و تاریخ مغولان نوشته شده‌اند، قهرمانان مغول-ترک، جای شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایرانی را می‌گیرند. اما چنانکه خواهیم گفت روح ایرانی متأثر از شاهنامه فردوسی حتی در چنین فضایی نیز خود را نشان می‌دهد. علاوه بر این، از آنجا که این تاریخ سروده‌ها از نظر وزانت ادبی و شعری به پای شاهکار فردوسی نمی‌رسند، خود به خود نتوانسته‌اند ذهنیت ایرانی را از شاهنامه فردوسی و هویت ایرانی دور سازند.

کاشانی در شرح حکایات تاریخی، گاه گریزی به مباحث مربوط به سیاست‌نامه‌های ایرانی به ویژه در زمینه مباحث مربوط به مشروعیت حکومت زده است. از جمله آنکه تحت تأثیر شاهنامه فردوسی، اندیشه‌های ایرانشهری ایران باستان را در مورد فرمانروایان مغول به استعاره گرفته است. برای مثال در مورد چنگیزخان می‌گوید:

«بخفت او و بخت جوانش نخفت که با فرّه ایزدی بود جفت»

(همان: ۵۴ ب)

همچنین افسانه آلان قوا جدّه افسانه‌ای چنگیز و باردار شدن او از نور، کاشانی را به یاد مفهوم فرّ یا فرّه ایزدی در اندیشه ایرانی انداخته است؛ چرا که بر اساس این اندیشه «فر» با خورشید و روشنایی ارتباط داشته (متین دوست، ۱۳۸۴: ۵۹-۵۸) و از لوازم و ارکان پادشاهی و «مؤید مشروعیت حکومت» بوده است (سودآور، ۱۳۸۳: ز). بدین ترتیب کاشانی، چنگیزخان و جانشینان وی در ایران را به صراحت برخوردار از فرّه ایزدی می‌داند:

«به حکم خدا آنچنان دلبری شد آبستن از نور بی‌شوهری

.....
به‌هنگام زادن به امر خدا از آلان قوا سه پسر شد جدا

.....
که فرّ الهی بود یارشان هم آیین شاهی بود کارشان»

(همان: الف- ۱۷ ب)

البته توجه به اندیشه سیاسی ایرانشهری در سایر متون عصر مغول و از جمله متون تاریخی نیز قابل شناسایی است و چنانکه خواهیم گفت کاشانی در این مورد وامدار جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی بوده است. در عین حال نباید از تأثیر شاهنامه فردوسی بر او و تأکید بیشتر او بر همانند انگاری با الگوهای ایرانی مشروعیت‌بخش غافل بود.

به جز موضوع فرّه ایزدی، کاشانی به عناصر دیگر مشروعیت‌بخش براساس اندیشه ایرانشهری نیز توجه داشته و آنها را نیز به مغولان تسری داده است. از این جمله‌اند دو مفهوم «دادگری» و «دین پروری» که در مورد چنگیزخان و غازان‌خان به کار گرفته شده‌اند. در مورد چنگیزخان می‌گوید:

« شه دادگر^۲ سایه ایزدست
جهان چون تن است و شهنشاه سر

ز فرمان او سرکشیدن بد است
دگر مردم اندر مه‌های دگر

هرآنکس^۳ که شاهی بود دادگر
که پیوسته با داد جفت است دین
شه دادگر را تو کافر مخوان
چو نوشین روان در جهان داد کرد
از آن شد بهشت برین جای او
چو چنگیزخان همچین راد بود

بدو جز به دین پروری ظن مبر
بل این عین آنست و آن عین این
که دادست حق دین بدو در نهان
محمد به نیکی ازو یاد کرد
که زی بخشش و داد بود رای او
همه کار او دانش و داد بود»

(همان: ۳۳ب)

و درباره‌ی غازان خان می‌گوید:

«هزار آفرین بر چنان شهریار
غزان‌خان دریا دل ابر کف
سزد گر کنم هر زمان آفرین
که خلق جهان را بدین شاد کرد»

که او را غزان‌خان بود یادگار
که آمد دلش دُر دین را صدف
ز جان بر خدای جهان آفرین
که شاهی بدو داد کو داد کرد»

(همان: ۳۴ الف)

تأسی شهنامه چنگیزی به الگوهای ایرانی در موارد دیگری نیز دیده می‌شود. از جمله آنجا که می‌گوید:

«نهاد از میان خجسته کمر نهاد آن کلاه کیانی ز سر»

(همان: ۸۹ الف)

کاشانی همچنین در مواردی به یکی‌انگاری و مقایسه‌ی شخصیت‌های تاریخی مغول با شخصیت‌های شاهنامه فردوسی می‌پردازد:

«ز عهد کیومرث تا این زمان
نبودست شاهی چو چنگیزخان»

(همان: ۳۱ ب)

«اگر رستم زال زنده شدی مر او را درین جنگ بنده شدی»
 (همان: ۳۰ الف)
 «مَلک بُد در آن مُلک یک نامدار کجا بد تمور نام آن کامکار
 که گر سام بودی در ایام او نوشتی بر اندام خود نام او»
 (همان: ۹۸ الف)

او همچون فردوسی به عبرت آموزی از رخداد‌های تاریخی مورد بحث خود نیز توجه دارد و به‌ویژه بر بی‌اعتباری دنیا تأکید می‌کند. او ذیل عناوینی چون «فی‌الموعظه» (همان: ۹۶ الف) یا «در موعظه و...» (همان: ۱۴۰ الف) چنین نکته‌سنجی‌هایی را به نمایش می‌گذارد. از جمله، پس از روایت مرگ سلطان محمد خوارزمشاه در جزیرهٔ آبسکون چنین می‌سراید:

«فی‌الموعظه و النَّصیحه و المذمَّه الدُّنیا و باقی حالات

دلا چند نالی ز حال تباه یکی یاد کن حال خوارزمشاه
 که از شرق تا غرب بود آن او فلک بود در تحت فرمان او
 بگردید کارش به اندک زمان چنان شد که خوشدل نبی یک زمان

 بیا تا ز چرخ فلک بگذریم بدانش جهانی به‌دست آوریم
 که شاهی آن جاودانی بود نه چون این غم آباد فانی بود»
 (همان: ۱۰۹ ب-۱۰۹ الف)

بالاخره آنکه کاشانی نیز همچون فردوسی از فضاسازی با استفاده از پدیده‌های طبیعی در اثنای حکایات غافل نیست. از جمله پس از گزارش متواری شدن لشکر سلطان مصر از جلوی سپاهیان غازان‌خان، مطلب را با این دو بیت پایان می‌دهد:

«شنیدم که در باغ بر شاخ سرو به قُمری همی گفت روزی تذرو
 که با باز گر لاف مردی زنیم پدید آید آخر که هر دو زنیم»
 (کاشانی، پیشین: ۳۱۶ ب)

۱-۲: شهنامه چنگیزی و جامع التواریخ

همان‌طور که پیشتر اشاره شد به تصریح کاشانی متن اساس او در سرایش این منظومه، جامع التواریخ بوده است. با در نظر گرفتن خلاصه‌تر بودن شهنامه چنگیزی نسبت به جامع التواریخ، مقایسه مطالب منظومه با همان مطالب در جامع التواریخ نشان‌دهنده سعی ناظم در تبعیت حداکثری از نکات اصلی متن تاریخی مشور است. برای مثال می‌توان به مطالب مربوط به قوم «ققلی» در جامع التواریخ (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳/۱-۵۲) با همین مبحث در منظومه کاشانی (کاشانی، پیشین: ۹ الف) اشاره کرد. همین‌طور است ابیات آن ذیل عنوان «گرفتن شاه چنگیزخان اترار را و قتل و غارت کردن و شرح حالات» (همان: ۹۵ ب- ۹۴ الف) با مطالب جامع التواریخ در «حکایت وصول چنگیزخان به شهر اترار و استخلاص آن بر دست لشکر مغول» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۴۸۸-۴۹۰/۱).

بدین ترتیب شهنامه چنگیزی در واقع خلاصه‌ای منظوم از جامع التواریخ است که غازان‌خان احتمالاً با این هدف دستور سرودن آن را داده که کسانی که مجال و حوصله‌ای برای خواندن کتاب «علمی و عظیم» جامع التواریخ را در خود نمی‌بینند، با مطالعه «ملخص منظوم» آن، با تاریخ عمومی قوم مغول آشنایی یابند (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۶۰۰).

با اینکه پیروی کاشانی از جامع التواریخ قطعی است، اما تفاوت‌هایی هم بین آن‌ها دیده می‌شود. برای نمونه رشیدالدین در گزارش مرگ چنگیزخان، بلیک‌های او را نیز آورده است. این بلیک‌ها در جامع التواریخ بیست‌وهشت مورد هستند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۹۱/۱-۵۸۱)، اما تنها دوازده مورد از آنها در شهنامه چنگیزی آمده است (کاشانی، پیشین: ۱۳۱ ب- ۱۲۶ ب). همچنین مقایسه متن بلیک‌ها در دو اثر، تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد. برای مثال «بلیک دهم» که در منظومه نقل شده (همان: ۱۳۱ الف-۱۳۰ ب) در جامع التواریخ نیامده است. موارد دیگری نیز در منظومه وجود دارد که در جامع التواریخ دیده نمی‌شود. از جمله توصیفی است که کاشانی از جزئیات عمارت غازان - احتمالاً شنب غازان - آورده است. کاشانی می‌گوید این توصیف را به اشاره‌ی خواجه رشیدالدین آورده است:

«کنون من به ارشاد خواجه رشید
یکی داستان گفت خواهم مفید
غزان خان خداوند عدل و کرم
که برداشت آیین بخل و ستم

یکی قبه در شام و تبریز کرد	کز آنسان نه کسری نه پرویز کرد
.....
درو چوب و تخته هزاران هزار	بیسته بدند اوستادان کار
که تکیه بران استواری کنند	چو از هر طرف خورده کاری کنند
.....
به جرتقیل آلت گونه گون	همی برد بر سقف او رهنمون
چو زان پیش کان قبه گردد تمام	غزان خان روان شد بدارالسلام
به گنبد درون خانه [ای] ساختند	بسان بهشتش پرداختند
به هر گوشه شمعی برافروختند	شب و روز عنبر همی سوختند
قنادیل زرین در آویخته	دُر و لعل و گوهر درو ریخته
مربع یکی مرقد از چوب و ساج	نهاده برای خداوند تاج
مرصع به در و مغرّق به زر	ندید است کس روضه زان خوبتر»
	(همان: ۳۲۲ الف- ۳۲۱ ب)

همچنین در شاهنامه چنگیزی ترتیب مباحث جامع التواریخ به طور کامل رعایت نشده است. ظاهراً دلیل اصلی این امر خلاصه تر بودن رویدادها در این منظومه نسبت به اثر رشیدالدین است. در عوض، به نظر می رسد در منظومه، ارتباط و پیوستگی مطالب بیشتر از جامع التواریخ باشد؛ چرا که رشیدالدین گاهی مطالب را اشاره وار آورده و تفصیل آنها را به بعد موکول کرده است (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰۵/۱)، حال آنکه در شاهنامه چنگیزی هر مبحث معمولاً به صورت یکجا آمده و حاشیه روی به ندرت دیده می شود (کاشانی، همان: ۲۰۵ الف).

در یک جمع بندی می توان گفت اگرچه در زمینه تاریخ عمومی قوم مغول و آگاهی از پیشینه تاریخی مغولان و تاریخ ایلخانان تا عصر غازان خان، جامع التواریخ منبعی بی نظیر در میان منابع فارسی است، اما شاهنامه چنگیزی نیز ضمن داشتن تفاوتها و گاه تازگی هایی مختصر، بیشتر از جهت مخاطب شناسی و کارکرد اجتماعی آن قابل توجه است. در واقع همان طور که مرتضوی می گوید

«شمس‌الدین کاشانی موفق شده است افسانه‌های کهن مغول را با حذف پاره‌ای از القاب و اسماء ثقیل که در هر حال برای خواننده ایرانی منظومه متضمن فایده‌ای نیستند، به رشته نظم بکشد» (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۶۱۶-۶۱۵).

۲- شهنشاه‌نامه احمد تبریزی (چنگیزنامه)

احمد بن محمد تبریزی از مورخین قرن هشتم هجری بنا بر آنچه که در کشف‌الظنون آمده، صاحب کتابی با عنوان تاریخ‌النواد بوده است (کاتب چلبی، ۱۴۱۹ق: ۲۷۹/۱). وی همچنین صاحب منظومه‌ای به نام شهنشاه‌نامه^۴ است که تاریخ مغولان را از عهد یافث بن نوح تا سال ۷۳۸ هجری به نام ابوسعید ایلخانی به نظم کشیده است (تربیت، ۱۳۱۴: ۳۲).

شهنشاه‌نامه در بحر متقارب و به سبک شاهنامه فردوسی سروده شده (مرتضوی ۱۳۷۰: ۵۵۷) و سرودن آن که از قرار معلوم به امر سلطان ابوسعید ایلخانی بوده، هشت سال به طول انجامیده است:

«مرا پادشاه جهان بوسعید میان سخن‌پروران برکشید

.....

مرا گفت بشتاب کاری بکن ز ما کس نماند [و] نماند سخن

بگو سرگذشتی که داری بدست مکن هیچ اندیشه داننده هست»

(تبریزی، ن.خ. ۲۷۸۰: ۱۳۲ ب)

تنها نسخه موجود از این منظومه قبلاً در کتابخانه کنت دو گوینو موجود بوده، اما پس از آن که این کتابخانه در سال ۱۸۸۵م. فروخته شد، به تصرف موزه بریتانیا درآمد است (براون، ۱۳۵۱: ۱۴۸-۱۴۷). عکسی از این نسخه که اکنون همراه با سه منظومه دیگر و در قالب یک مجموعه در کتابخانه موزه بریتانیا قرار دارد، به همت دکتر محمدتقی ایمان‌پور، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد،^۵ در اختیار نگارندگان این مقاله قرار گرفته است. مجموعه شامل چهار منظومه در ۲۴۳ برگ است که محمد بن سعید بن سعدالحافظ القاری، در تاریخ ۱۴ رجب سال ۸۰۰ ق آن را کتابت کرده است. اسامی منظومه‌های موجود در این مجموعه براساس مطلبی که با عنوان «فهرست کتاب» در ابتدای آن آمده و احتمالاً بعدها به آن افزوده شده، از این قرار است: «گرشاسپ‌نامه از منظومات حکیم

اسدی»، «چنگیزنامه از منظومات احمدی»، «بهمن نامه از منظومات حکیم آذری»، «کتاب کوش نامه از منظومات آذری» (تبریزی، پیشین: ۱ الف). در این فهرست شهنشاهنامه با عنوان «چنگیزنامه» و سراینده آن «احمدی» ذکر شده است. این در حالی است که ناظم خود آن را شهنشاهنامه نامیده و از خود با نام احمد یاد کرده است:

«شهنشاهنامه نهم نام این به نام شهنشاه روی زمین»
(همان: ۴۲ ب)

و درباره مدت زمان سرودن آن می گوید:

«درین گفت و گو شد مرا هشت سال گر احمد بنالد که گوید منال»
(همان: ۱۳۲ ب)

کاتب نسخه نیز در پایان قسمت مربوط به شاهنشاهنامه با عبارت: «تم الكتاب الموسوم بشاهنشاهنامه» همین نام را تأیید کرده است (همان: ۱۳۲ ب). با توجه به متفاوت بودن خط به کار رفته در منظومه، با خطی که «فهرست کتاب» با آن نوشته شده، به نظر می رسد فهرست کتاب را شخص دیگری به نسخه افزوده و عنوان چنگیزنامه را او به این منظومه داده است. به هر روی این فهرست نویسی باعث شده که این منظومه در کتابخانه موزه بریتانیا با عنوان چنگیزنامه (*Chingiznameh*) ثبت شود.

بخش مربوط به شهنشاهنامه در مجموعه یادشده از برگ ۴۱ شروع شده و در برگ ۱۳۲ پایان می یابد. این اثر نیز همانند منظومه های دیگر این مجموعه مصور است و به تناسب برخی موضوعات، نقاشی هایی به سبک مینیاتور در آن دیده می شود. متن شهنشاهنامه شامل نود برگ و هر صفحه از آن شامل حدود یکصد بیت (در سه ستون) است. صفحات مصور نسخه و صفحاتی که ایات در آنها به صورت مورب آمده، از این قاعده مستثنی هستند.

شهنشاهنامه شامل حدود شانزده هزار بیت است. با این وجود کسانی که پیرامون این منظومه اطلاعاتی به دست داده اند، آن را مشتمل بر هجده هزار بیت دانسته اند (براون، ۱۳۵۱: ۱۴۷؛ صفا، ۱۳۶۳: ۳ ب ۳۲۶۱)، اما با توجه به عدم تصریح ناظم یا کاتب در این مورد، این رقم احتمالاً با احتساب

تعداد برگ‌ها و ابیات موجود در بیشتر برگ‌ها، یعنی همان یکصد بیت، و بدون در نظر گرفتن صفحات مصوّر و آنهایی که ابیات کمتری را شامل می‌شوند، تخمین زده شده است. درباره‌ی احمد بن محمد تبریزی جز اشاره‌ای که کاتب چلبی به اثر گمنام و ظاهراً مفقود وی یعنی «تاریخ‌النوادر» کرده (کاتب چلبی، ۱۴۱۹م: ۲۷۹/۱)، اطلاع دیگری وجود ندارد. از طریق شهنشاها نامه نیز اطلاع چندانی درباره‌ی شرح حال وی به دست نمی‌آید.

۲-۱: شهنشاها نامه و شاهنامه فردوسی: پارسی سرایی و ایران‌گرایی

شهنشاها نامه هم مطابق معمول با ستایش خداوند و نعت پیامبر اسلام (ص) و ستایش خلفای راشدین آغاز می‌شود (تبریزی، پیشین: ۴۱ ب). احمد تبریزی سپس چند بیت به پند و اندرز خوانندگان اختصاص داده و ضمن سخن گفتن از بی‌اعتباری دنیا، راز جاودانگی را در به یادگار گذاشتن داستانی از خویش دانسته است. بدین ترتیب او خوانندگان را از یکی از انگیزه‌های خویش در پدید آوردن منظومه‌ای در تاریخ مغول آگاه می‌کند. او در باب تازگی اثر خود نیز تأکید می‌کند که می‌خواهد برخلاف دیگران تنها با استفاده از واژگان پارسی دری این کار را به انجام برساند (همان: ۴۲ الف).

ناظم در ادامه و ذیل «در تسمیة شاهنشاها نامه به نام شاهنشاها اعظم ابوسعید طاب‌الثراه» از دلیل نام‌گذاری منظومه خود سخن گفته و ابیاتی را در ستایش ممدوح خویش، سلطان ابوسعید ایلخانی، آورده است. با این همه در مجموع در این منظومه نسبت به شهنامه چنگیزی مدح کمتری وجود دارد. تبریزی پس از این مقدمات وارد مبحث اصلی خود شده و تاریخ مغول را از زمان یافت پسر نوح (ع) که طبق یک روایت، جدّ اعلای مغولان به شمار می‌آید، شروع کرده است (همان: ۴۲ ب).

تأثیرپذیری شهنشاها نامه از شاهنامه فردوسی از همان آغاز روایت تاریخ افسانه‌ای قوم مغول آشکار است. از جمله آنکه در ضمن حکایات مربوط به شخصیت‌های افسانه‌ای قوم مغول، نیم‌نگاهی به شخصیت‌های افسانه‌ای و تاریخی قوم ایرانی در شاهنامه فردوسی دارد. مثلاً در مورد یافت می‌گوید:

«جهانگیر چون ماه و خورشید بود جهان را کیومرث و جمشید بود»

(همان‌جا)

در معرفی شخصیت‌های تاریخی مغول نیز این تأثیرپذیری و همانندنگاری مشهود است. برای مثال به هنگام روایت حادثه مرگ چنگیزخان، این گونه می‌گوید:

«نه چنگیزخان ماند و نه اوکخان نه خاقان نه داراب و نه اردوان
کجا رفت میلاد و گرگین و گیو نه دستان بماند و نه خسرو نه نیو»

(همان: ۶۹ الف)

به نظر می‌رسد تبریزی در مقایسه با کاشانی به گزارش تاریخ روایی متقدم مغولان دلبستگی کمتری نشان می‌دهد. چنانکه گاهی در بیان داستان‌های عجیب در باب منشاء مغولان، در لفافه ابراز تردید کرده و ناباورانه بودن آنها را متوجه راویان می‌داند. باید توجه داشت که تبریزی در زمانه‌ای شاهنامه خود را می‌سرود که گرچه هنوز حکومت ایلخانی و مشروعیت چنگیزی - هلاکوبی در ایران حاکم بود، اما درعین حال این حکومت دوران ضعف و انحطاط خود را سپری می‌کرد. در چنین شرایطی است که می‌توان تفاوت‌هایی را در بیان او از تاریخ مغولان در مقایسه با کاشانی دید. برای مثال در روایت داستان باردار شدن آلانقوا از نور، این گونه تردید نشان می‌دهد:

«مرا نیست تاوان چنین گفته‌اند برین نازنین آفرین کرده‌اند
مغل را نگر مردم دیگرنند که یک رویه از پشت ماه و خورند»

(همان: ۴۵ الف)

این در حالی است که در تاریخ منظوم کاشانی همین داستان به گونه‌ای روایت شده که گویی ناظم خود به آن باور تام دارد:

«ز راوی روشن دل راست گو شنیدم من این داستان نکو»

(کاشانی، پیشین: ۱۶ ب)

با چنین نگرشی است که تبریزی پس از بیان افسانه آلانقوا می‌کوشد هر چه سریع‌تر از رویدادهای دوران پیش از ظهور چنگیزخان عبور کرده و به تاریخ او و جانشینانش بپردازد:

«بباید شدن زود بر جنگ شاه شهنشاه پیروز گیتی پناه»

(تبریزی، پیشین: ۴۵ الف)

و برای نپرداختن به رویدادهای مربوط به اجداد چنگیز این چنین عذر می‌آورد:

«گر آنها نگفتم ندارم گناه هراسیدم از گردش مهر و ماه»

(همان جا)

تبریزی از برگ ۴۶ نسخه با بیان تولد چنگیز، به تاریخ زندگانی و اقدامات او می پردازد. او سپس بخش اصلی کار را به تاریخ سلسله ایلخانی در ایران اختصاص داده و آن را با رویدادهای دو سال نخست پس از مرگ ابوسعید ایلخانی (۷۳۸-۷۳۶هـ.ق) به پایان می برد. نظم تاریخ این دو سال که دوره جنگ قدرت بر سر میراث ایلخانان است، از نظر دربرداشتن آگاهی‌های تاریخی، مهم‌ترین و تازه‌ترین قسمت شهنشاه‌نامه به شمار می آید. چرا که با توجه به پایان یافتن آثار بزرگی چون جامع‌التواریخ (تا پایان حکومت غازان‌خان)، تاریخ و صاف (تا حکومت ابوسعید)، برای رویدادهای این سال‌ها با نوعی از کمبود منابع روبه‌رو می شویم.

چنین برمی آید که احمد تبریزی نیز شهنشاه‌نامه را به تقلید از شاهنامه فردوسی و شاید در رقابت با وی سروده است. تأکید او بر استفاده صرف از واژگان فارسی دری نیز در همین چارچوب قابل توجیه است. او احتمالاً گمان می کرد از این طریق منظومه‌اش در مقابل سروده‌های فردوسی جلوه‌ای خواهد یافت. در همین مورد او در پایان منظومه از این که جز اسامی خاص، حتی یک واژه تازی را به کار نبرده، چنین ابراز خرسندی می کند:

«یکی نیست جز نام تازی درو نگره چون کند کس به بازی درو
ز اندیشه فرسوده شد جان و تن که باشد که نامی بماند ز من»

(همان: ۱۳۲ ب)

اگرچه به طور قطع سراینده شهنشاه‌نامه از نظر وزانت شعر در رقابت با فردوسی موفق نبوده است، اما اقدام او در استفاده از واژه‌های فارسی درخور توجه است؛ چرا که او در روزگاری مصمم به این کار شده بوده که مغلق‌نویسی و استفاده از واژه‌های بیگانه به‌ویژه واژه‌ها و اصطلاحات ترکی - مغولی مرسوم بود. اصرار تبریزی در این زمینه به‌گونه‌ای است که دریک تلمیح قرآنی از عصای موسی با عنوان «چوب‌پا» یاد می کند:

«چه اندیشه شیر ژیان یار ما ز موسی شود چوب پا اژدها»

(همان: ۱۳۱ الف)

احتمالاً یکی از دلایل طولانی شدن سرایش شهنشاهنامه (هشت سال: ۷۳۸-۷۳۰ق) که بیشتر بدان اشاره شد، همین اصرار او بر پارسی‌نویسی بوده است. او افتخار خود در این مورد را چنین بر زبان می‌آورد:

مرا خاک پاک و سخن این چنین ز تبریز نه از خراسان زمین
از آن کوه و کوماله زین آب و خاک چنین پارسی کس نگفتست پاک»
(همان: ۱۳۲ ب)

۲-۲: مقایسه محتوای شهنشاهنامه با منابع تاریخی عصر مغول

ادوارد براون درباره اهمیت شهنشاهنامه به عنوان یک منبع تاریخی به شیوه‌ای دو پهلو می‌گوید که چه از نظر تاریخی و چه به لحاظ شعری حاوی امتیاز خاصی نیست، اما اگر به دقت مورد مطالعه و تجزیه قرار گیرد، اطلاعات مفیدی درباره تاریخ عصر مغول از آن به دست خواهد آمد (براون، ۱۳۵۱: ۱۴۸-۱۴۷). مقایسه اجمالی این منظومه با سایر متون شناخته شده این دوره، بیانگر این نکته است که شهنشاهنامه برخلاف برخی دیگر از منظومه‌های این دوره، از جمله تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی یا غازان نامه، صورت منظوم اثری خاص نیست. با وجود این ممکن است تبریزی پیش از نظم شهنشاهنامه، متنی منثور از آنچه که در صدد نظم آن بوده، تهیه کرده باشد. شاید هم کتاب تاریخ-النوادر که در کشف‌الظنون به احمد تبریزی منسوب است (کاتب چلبی، ۱۴۱۹ق: ۲۷۹/۱) همین صورت منثور بوده باشد.

وابسته نبودن شهنشاهنامه به سایر منابع تاریخی از آنجا نیز معلوم می‌شود که گاه اطلاعات موجود در آن مشتمل بر تازگی‌ها و افزوده‌هایی می‌باشد. نمونه‌ای از این تفاوت را می‌توان در روایت نقش و سرنوشت قراچه یکی از فرماندهان سپاه خوارزمشاه در جریان واقعه اترار دید.

در تاریخ جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ که در این باره با تفصیل بیشتری توضیح داده‌اند، آمده که سلطان محمد خوارزمشاه، قراچه را با ده هزار سوار به کمک غایرخان حاکم اترار فرستاد. برطبق این روایت در جریان محاصره شهر، هنگامی که عرصه بر محصورین تنگ شد، قراچه به غایرخان پیشنهاد کرد تا تسلیم شوند. غایرخان به دلیل این که خود را به جهت قتل‌عام کاروان تجاری

اعزامی از سوی چنگیز مسبب همه مصیبت‌ها می‌دانست، با این توجیه که تسلیم شدن به معنای بی‌وفایی نسبت به خوارزمشاه و کاری ناشایست است، با قراچه مخالفت کرد. سرانجام قراچه شبانه خود را به سپاهیان مغول تسلیم کرد، اما مغولان با این استدلال که کسی که از ولی نعمت خویش، یعنی خوارزمشاه روی گردانده، شایسته اعتماد نیست، او را کشتند (جوینی، ۱۳۲۹: ۶۵/۱-۶۴؛ رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۴۸۹/۱). و صاف نیز از بیرون رفتن قراچه از شهر و کشته شدن او و همراهانش به دست مغولان سخن می‌گوید (وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸: ۵۶۴). این درحالی است که شهنشاه‌نامه در این مورد از حمله قراچه و سپاهیان به مغولان خبر می‌دهد. با این توضیح که او همه‌جا، غیرخان را علی‌ناق می‌نامد:

«از خوی‌شان خوارزم آنجایگاه	یکی مرد بود از سران سپاه
قراچه نهاده پدر نام او	پیر از بانگ و زاری در و بام او
بر آن شد که از شهر بیرون رود	علی‌ناق تندید کو چون رود
بر او شد و گفت ای نامدار	چرا می‌گشایی در استوار
از آنیم زنده که در بسته‌ایم	مکن خسته ما را که خود خسته‌ایم
قراچه ز گفت علی‌ناق باز	سوی خانه آمد روان در گداز
.....
به یاران خود گفت تا چند بیم	جگر گشته پر خون و دل شد دو نیم
بر آنم که ناکام رانم بیرون	نخواهم ز سالار یک مشت خون
زهرگونه می‌گفت بی‌خواب و خور	در شهر بگشود و آمد به‌در
ندانست کس راز [که] بیگاه بود	پی او گرفت آنکه آگاه بود
سپاهی روان در بس و پیش او	سراسر همه بنده و خویش او
چو او رفت بیگاه در باز ماند	سوی جنگجویان خون‌خوار راند
.....
سواران و شه‌زادگان را ز دور	به گوش آمد آواز پای ستور

سپاه جهانگیر و دیهیم بخشش	دویدند و کردند آهنگ رخش
گرفتند و راندند سوی سپاه	کشیدند شمشیر از آوردگاه
قراچه به یک زخم افتاد و مرد	چو لاله شده خون و بر باد برد
چو شهزادگان را ز کار آگهی	بدادند شب گشت روز بهی
براندند آهسته در بود باز	بدل خواه کردند تاراج باز»

(تبریزی، پیشین: ۶۰ الف)

بدین ترتیب براساس روایت شهنشاها نامه، قراچه خود را تسلیم نکرد، بلکه در اندیشه شیخون زدن به سپاه مغول بود و در میدان رزم کشته شد و این اقدام او موجب شد تا دروازه اترار باز مانده و مغولان به راحتی وارد آنجا شده، شهر را تسخیر کنند. در شهنشاها نامه همچنین بیش از سایر متون تاریخی عصر ایلخانان به سلطان جلال الدین خوارزمشاه و رویدادهای مربوط به وی توجه شده است. از جمله اینها وقایعی است که در هندوستان بر وی گذشته و منابع تاریخی کمتر متعرض آن شده اند. درعین حال به نظر می رسد تبریزی به سلطان جلال الدین توجهی خاص داشته است. او این توجه را در نخستین اشاره اش به سلطان، این چنین نشان می دهد:

«دلیری که چون او دلاور نبود	نریمان نباشد سکندر نبود
فریدون فروغی تهمتن تنی	چهان پهلوانی سترک افکنی
همه شیر نرگشته مستان او	چو رستم همه زیر دستان او
به بازو خداوند برنا و زال	همه فر و فرهنگ و نامش جلال
نبردی اگر هست پیکار اوست	شهنشاها نامه پر از کار اوست»

(همان: ۵۸ الف- ۵۷ ب)

چنانکه بیشتر اشاره شد آنچه که بیش از همه به محتوای تاریخی شهنشاها نامه اهمیت می دهد، قسمتی از آن است که به رویدادهای عصر زندگانی ناظم و به ویژه حوادث پس از مرگ ابوسعید مربوط می شود.^۶

۲-۳: شهنشاه‌نامه به عنوان منبع حافظ ابرو

حافظ ابرو مورخ عصر تیموری از جمله کسانی است که در تدوین تاریخ خود موسوم به ذیل جامع‌التواریخ رشیدی به تواریخ منظوم عصر مغول به‌ویژه ظفرنامه حمدالله مستوفی توجه داشته و حتی میزان وابستگی وی به این منظومه تا حدی است که به نظر چارلز ملویل حافظ ابرو پس از گذشت یک سده از سرایش ظفرنامه آن را به نام خود کرده است. با این وجود همچنان که ملویل اشاره کرده ذیل جامع‌التواریخ در چند مورد اطلاعات کامل‌تری نسبت به ظفرنامه دارد. از جمله در روایت چگونگی رفتار دمشق‌خواجه پسر امیر چوپان با ابوسعید به هنگام عشق و شیدایی ابوسعید نسبت به بغداد خاتون، حافظ ابرو آگاهی‌هایی به‌دست می‌دهد که نه در ظفرنامه، بلکه در شهنشاه‌نامه یافت می‌شود. به نظر ملویل در این مبحث چهارده بیت از منظومه تبریزی «بدون سپاس‌گزاری» به‌کار برده شده است. او احتمال داده است که اشعار ناشناس دیگری که در ذیل - جامع‌التواریخ آمده و جزو ابیات ظفرنامه نیستند نیز برگرفته از شهنشاه‌نامه باشند (ملویل، ۱۹۹۸: ۷ و ۱۰).

بررسی حاضر بر روی متن شهنشاه‌نامه نشان‌دهنده درستی حدس ملویل است. حافظ ابرو علاوه بر چهارده بیت مذکور که ذیل عنوان «ذکر سبب تغییر مزاج سلطان ابوسعید بر چوپان و چوپانیان» (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۶۳) بدون ذکر منبع از شهنشاه‌نامه نقل کرده (مقایسه شود با: تبریزی، پیشین: ۱۲۳ الف - ۱۲۲ ب)، در جاهای دیگر نیز به‌ویژه در اخبار مربوط به خاندان امیر چوپان، از این اثر سود جسته است (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۲۳ و ۱۶۱؛ مقایسه شود با: تبریزی، پیشین: ۱۲۱ ب - ۱۱۸ الف).

نتیجه

دوره مغول در تاریخ ایران از جهت احیای شاهنامه فردوسی و تقلید از آن، عصری ممتاز به شمار می‌آید. علاوه بر توجه بیشتر به شاهنامه فردوسی که در زمینه‌هایی مثل تهیه نسخه‌های متعدد و

بهره‌گیری از مضامین آن در متون تاریخی و ادبی جلوه‌گر می‌شود، در این دوره سرودن شاهنامه‌های جدید نیز رایج شد. چنانکه می‌توان سخن از نهضت شاهنامه‌سرایی در این عصر به‌میان آورد. علاوه بر شاهنامه‌های چاپ شده مربوط به این عصر همچون ظفرنامه حمدالله مستوفی و غازان‌نامه نوری ازدری، چند نسخه خطی از شاهنامه‌های دیگر این عصر نیز در دست است که معرفی و بررسی پیرامون آنها به شناخت بهتر حرکت شاهنامه‌سرایی در این دوران کمک می‌کند. نسخه‌های خطی شهنامه چنگیزی سروده شمس‌الدین کاشانی و شهنشاه‌نامه اثر احمد تبریزی از این جمله‌اند. محتوای این دو شاهنامه، هم از جهت بررسی عمیق‌تر تاریخ ادبی این دوران و هم برای بازسازی بعضی از رویدادهای تاریخی این زمان اهمیت دارد. در مورد اول ضمن نشان دادن عنایت ویژه به فردوسی و حماسه‌سرایی ایرانی، شواهدی عینی از احیای روح ایرانی و زبان فارسی در این شاهنامه‌ها دیده می‌شود و در مورد دوم می‌توان به تکمیل یا تصحیح پاره‌ای از آگاهی‌های مربوط به تاریخ ایران در این عصر پر حادثه نائل شد.

یادداشت‌ها

- ۱- تاریخ سری به نام‌های دیگری چون «زندگانی چنگیزخان» و «تاریخ سری سلسله یوان» نیز شهرت یافته است (اونون، ۲۰۰۱: ۱۷)
- ۲- در اصل «دادگر». دراستنساخ متن نسخه شهنامه چنگیزی و همچنین شهنشاه‌نامه در ادامه مقاله به شیوه قرائت و نگارش امروزی عمل شده است. بنابر این در همه جا «ک» به «گ»، «ذ» به «د» (مانند بوذ به بود) تبدیل شده است. همچنین است از جهت جدانویسی (مانند «به‌هنگام» به جای «بهنگام» یا «جفت است» به جای «جفتست»).
- ۳- در اصل هر «آنکه»
- ۴- دست‌کم دو منظومه دیگر نیز با همین نام شناخته شده‌اند. یکی «شاهنشاه‌نامه» سروده فردی به نام محمد پاییزی نسوی در شرح رویدادهای دوره فرمانروایی سلطان محمد خوارزمشاه که نسخه‌ای از آن

به‌جا نمانده است. دیگری توسط فتحعلی‌خان صبای کاشانی در باب جنگ‌های عباس میرزای قاجار (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۷-۱۸۶).

۵- نویسندگان مقاله مراتب سپاس خویش را به ایشان تقدیم می‌دارند.

۶- برای آشنایی با اهمیت شهنشاه‌نامه به مثابه یک منبع مهم تاریخی نگاه شود به: فرّخی، فاطمه (۱۳۸۹)، «ایلخانان رقیب»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد.

کتابنامه

- ابن الفوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق. (۱۴۱۴ق). *معجم‌الآداب فی معجم‌الانساب*. تحقیق محمد کاظم. طهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامی.
- اته، هرمان. (۱۳۵۶). *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمه رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۷). *سرو سایه فکن*. تهران: یزدان.
- بارتولد، و. (واسیلی ولادیمیرویچ). (۱۳۵۲). *ترکستان‌نامه*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- امامی هروی. (۱۳۴۴). *دیوان کامل اقامی هروی*. به کوشش همایون شهیدی. [تهران]: مؤسسه مطبوعاتی علمی براون، ادوارد. (۱۳۵۱). *از سعدی تا جامی*. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: ابن سینا.
- بیانی، شیرین. (۱۳۵۲). *هشت مقاله در زمینه تاریخ*. تهران: توس.
- تبریزی، احمد. «شهنشاه‌نامه». نسخه خطی شماره ۲۷۸۰. کتابخانه موزه بریتانیا.
- تربیت، محمدعلی. (۱۳۱۴). *دانشمندان آذربایجان*. تهران: مطبعه مجلس.
- تسف، ولادیمیر. (۱۳۴۵). *نظام اجتماعی مغول (فتودالیزم خانه به دوشی)*. ترجمه شیرین بیانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوینی، علاء‌الدین عطاملک. (۱۳۲۹). *تاریخ جهانگشای*. تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. لیدن: مطبعه بریل.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله بهدادینی. (۱۳۵۰). *ذیل جامع‌التواریخ رشیدی*. به کوشش خانابابا بیانی. تهران: انجمن آثار ملی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). *حماسه (پدیده شناسی تطبیقی شعر پهلوانی)*. مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی. (۱۳۶۲). *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*. تصحیح متن زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی خیام.
- راشکی علی‌آباد، جواد. (۱۳۸۹). *تاریخ‌نگاری منظوم در دوره مغول*. پایان نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد.
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۵). *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- رشیدالدین فضل الله همدانی. (۱۳۷۳). *جامع‌التواریخ*. تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: البرز.

ریاحی، محمد امین. (۱۳۷۲). *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

سودآور، ابوالعلاء. (۱۳۸۳). *قره‌ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*. هوستون: میرک.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۳۳). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: انتشارات فردوس.

_____ . (۱۳۳۳). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیر کبیر.

فرّخی فاطمه. (۱۳۸۹). *ایلخانان رقیب*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه فردوسی مشهد.

کاتب چلبی، حاجی خلیفه. (۱۴۱۹ق). *کشف‌الظنون عن اسامی کتب و الفنون*. الجزء الثانی. بیروت: دارالفکر.

کاشانی، شمس‌الدین. *شهنامه چنگیزی*. نسخه خطی شماره ۵۸۵ س. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

گروسه، رنه. (۱۳۵۲). «نقدی بر تاریخ سرّی مغولان». *هشت مقاله در زمینه تاریخ*. تالیف شیرین بیانی. تهران: توس.

متین‌دوست، احمد. (۱۳۸۴). *باورهای آریانیان*. اصفهان: چهارباغ.

مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۰). *مسائل عصر ایلخانان*. تهران: آگاه.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*. به کوشش: عبدالحسین نوایی. تهران: امیر کبیر.

مورگان، دیوید. (۱۳۷۱). *مغول‌ها*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.

ناشناس. (۱۳۸۳). *تاریخ سرّی مغولان*. ترجمه شیرین بیانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

وصّاف‌الحضره، فضل‌الله بن عبدالله شیرازی. (۱۳۳۸). *تاریخ وصّاف‌الحضره در احوال سلاطین مغول*. بی‌جا: کتابخانه جعفری تبریزی و کتابخانه ابن‌سینا.

Melville, Charles. (۱۹۹۸). "Hamd Allah Mustawfi's *Zafarnamah* and the Historiography of the Late Ilkhanid Period", In: Kambiz Eslami(ed), *Iran and Iranian Studies*. Essays in honour of Iraj Afshar, Princeton: Zagros.

The Secret History of The Mongols.(۲۰۰۱). translated,edited and with an introduction by Urgunge Onon, Richmond, Curzon.

wing, Patrick.(۲۰۰۷). "*The Jalayirids and Dynastic Formation in the Mongol Ilkhanate*", vol.۱,PHD.dissertaion, department of near eastern languages and civilizations, The University of Chicago, Illinois.